

# عشق زمینی و عشق آسمانی

علیرضا قائمی نیا\*

## چکیده

پاسخ این پرسش اهمیت فراوانی دارد که عشق زمینی چه ارتباطی با عشق آسمانی دارد؟ آیا اصلاً می‌توان به خدا عشق ورزید؟ و اگر چنین چیزی امکان‌پذیر است، با عشق بشری به بشر دیگر (عشق زمینی) چه تفاوتی دارد؟ نگارنده دیدگاه‌های متفاوتی را در این باره بررسی کرده است. او نخست دیدگاه اریک فروم را بررسی کرده و سپس به دیدگاه افلاطون، ارته‌گا ای‌گاست و برومر در این زمینه اشاره کرده و در پایان، دیدگاه خود را در باب ماهیت عشق به خدا بیان کرده و بر اساس دستاوردهای سه دیدگاه اخیر، عشق آسمانی را عالی‌ترین نوع عشق دانسته است.

واژگان کلیدی: عشق، عشق حقیقی، عشق مجازی، توجه منحصر به فرد، رابطه شخصی، رابطه غیر شخصی و روابط متقارن.

علت عاشق ز علتها جدا است عشق اسطراب اسرار خدا است  
(مولوی)

\*. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

عشق یکی از مهم‌ترین پدیده‌های بشری است. فلاسفه و متفکران از دیرباز این پدیده را تحلیل کرده‌اند. این پدیده از آن جهت اهمیت دارد که چهره زندگی بشر را دگرگون می‌کند و به کل حیات و رفتارهای او جهت می‌دهد. فلاسفه به دنبال این نکته‌اند که این پدیده چگونه پدیده‌ای است که زندگی بشر را دگرگون می‌سازد. مهم‌ترین پرسش‌ها در این زمینه عبارتند از:

۱. ماهیت عشق چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟
  ۲. آیا همه عشق‌ها از یک سنخند یا انواع و اقسام گوناگونی برای عشق تصور می‌شود؟
  ۳. آیا تفاوت اساسی میان عشق‌های زمینی و عشق‌های آسمانی وجود دارد؟
  ۴. اگر این دو نوع عشق تفاوت دارد، کدامیک از آنها عشق حقیقی و کدامیک عشق مجازی است؟ همچنین کدامیک از آنها عالی‌ترین عشق است؟
- برای اینکه پاسخی برای این قبیل پرسش‌ها بیابیم، دیدگاه‌های گوناگون را در این زمینه بررسی خواهیم کرد.

### عشق، مهارت یا معرفت

نکته بسیار روشنی که درباره عشق وجود دارد این است که صرفاً نوعی معرفت نیست. دانستن با عشق تفاوت دارد. البته عشق مبتنی بر نوعی معرفت است؛ ولی با آن تفاوت اساسی دارد. این نکته سبب شده که برخی مانند اریک فروم، عشق را از مقوله هنر یا مهارت بدانند. بسیاری از مردم عشق را مهم نمی‌دانند یا با آن آشنا نیستند. این سخن بدین معنا است که آنها این هنر یا مهارت را ندارند. برخی هم آن را بسیار ساده و حتی بی‌ارزش به شمار می‌آورند. عشق با آرزوها و امیدهای فراوان شروع می‌شود و در بیشتر موارد به شکست می‌انجامد.

فروم می‌گوید: نخستین قدم این است که بدانیم «عشق یک هنر است»؛ همان‌گونه که زیستن یک هنر است. اگر بخواهیم یاد بگیریم که چگونه می‌توان عشق ورزید، باید همان راهی را انتخاب کنیم که برای آموختن هر هنر دیگر مانند موسیقی، نقاشی، نجاری، طبابت یا مهندسی بدان نیازمندیم. برای آموختن هر هنر معمولاً باید دو مرحله را پیمود: اول تسلط بر جنبه نظری و دوم، تسلط بر جنبه عملی آن. اگر بخواهیم هنر پزشکی را بیاموزیم، باید اول بدن انسان و بیماری‌های گوناگون آن را بشناسیم؛ اما پس از آنکه همه معلومات نظری را کسب کردیم، هنوز این شایستگی را نداریم که ما را پزشکی خطاب کنند. تنها پس از تجربه فراوان ممکن است در این کار مسلط شویم؛ یعنی وقتی نتیجه معلومات نظری ما با آنچه از راه تجربه به دست آورده‌ایم، با هم یکی شود، در ما بصیرت، که اساس تسلط بر هر هنری است،

به وجود می‌آید؛ ولی غیر از یادگیری نظری و عملی، عامل سومی نیز برای تسلط بر هر هنری لازم است و آن اینکه تسلط بر هنر مورد نظر باید هدف غایی شخص باشد؛ یعنی در جهان چیزی نباید در نظر او مهم‌تر از هنر جلوه کند. این در مورد موسیقی، طب، نجاری و عشق صدق می‌کند.<sup>۱</sup>

پیدا است که مقصود فروم این است که عشق صرفاً نوعی معرفت نیست و بیشتر به مقوله مهارت‌ها شبیه است. برای روشن شدن این نکته توجه به مطلبی دیگر لازم است: مفاهیمی که ما با آنها آشنا هستیم بر دو دسته‌اند: مفاهیمی که از راه علم حصولی به دست می‌آید و مفاهیمی که مستقیماً از گونه‌ای علم حضوری ناشی می‌شود. بسیاری از مفاهیمی که با آنها آشنا هستیم، ریشه در علوم حصولی دارند و از راه حواس و غیره مانند آموختن به دست آورده‌ایم. عشق از این قبیل مفاهیم نیست. معنای دقیق عشق با تعریف مفهومی آن آشکار نمی‌شود. فهم دقیق آن به نوعی چشیدن نیاز دارد؛ به عبارت دیگر باید کسی آن را در خودش بیابد و وقتی علم حضوری به حقیقت آن پیدا کرد، آن گاه آن را خواهد فهمید.

۱۰۹

نقدی بر این دیدگاه وارد می‌شود؛ ما حتی از علوم حضوری خود هم مفاهیم حصولی به دست می‌آوریم؛ بنابراین از خود عشق هم علوم حصولی داریم. باید میان دو سطح از معرفت فرق گذاشت: یکی سطح مفاهیم و آشنایی حصولی و دیگری سطح تماس با واقعیت. گاه ممکن است ما عشق را از راه مفاهیم بشناسیم و با تعریف آن تا حدی آشنا شویم و گاه ممکن است با واقعیت آن تماس پیدا کنیم. روشن است که در صورت اخیر، معرفت ما به عشق زنده‌تر و کامل‌تر است؛ ولی این موجب نمی‌شود که این معرفت، معرفت حصولی به حساب نیاید. در هر صورت، این دو نوع در دو سطح مختلف قرار می‌گیرند؛ نه اینکه اصلاً یکی معرفت از این دو سطح معرفت باشد.

فروم میان عشق‌ها و معشوق‌های متفاوت فرق می‌گذارد. او از این میان به اقسام زیر اشاره می‌کند:

عشق برادرانه؛ این نوع عشق اساسی‌ترین نوع عشق است که زمینه همه عشق‌های دیگر را تشکیل می‌دهد. منظور از عشق برادرانه، همان احساس مسئولیت، دلسوزی، احترام و شناختن همه انسان‌ها و آرزوی بهتر کردن زندگی دیگران است. در این عشق احساس پیوند با تمام انسان‌ها وجود دارد؛ احساس همدردی مشترک و احساس یگانگی با همه. عشق برادرانه بر این احساس مبتنی است که همه انسان‌ها یکی هستند.

۱. عشق مادرانه: عشق مادرانه قبول بدون قید و شرط زندگی کودک و احتیاجات او است. قبول زندگی کودک دارای دو جنبه است: یکی توجه و مسئولیتی است که صددرصد برای ادامه حیات و رشد کودک لازم است و دیگری که عمیق‌تر از صیانت محض است، ایجاد احساس عشق به زندگی در کودک است. عشق مادرانه عشق به زندگی را به کودک القا می‌کند. روابط مادر و فرزند، به خلاف عشق برادرانه و عشق زن و مرد که عشق برابرهاست، به سبب ماهیت خاصی که دارد، مبتنی بر نابرابری است. یکی به همه یاری‌ها نیاز دارد و دیگری همه آن یاری‌ها را فراهم می‌آورد؛ به همین دلیل عشق مادرانه بالاترین نوع عشق‌ها و مقدس‌ترین پیوندهای عاطفی است.<sup>۲</sup>

۲. عشق پدرانه: به نظر فروم، عشق پدرانه تفاوت ماهوی با عشق مادرانه دارد. عشق مادرانه طبیعتاً بی‌قید و شرط است. مادر نوزاد خود را دوست دارد؛ زیرا کودک او است، نه به خاطر اینکه کودک پیرو شرایط خاصی بوده یا طبق شرایط خاصی رفتار کرده است. رابطه پدر کاملاً از نوعی دیگر است. مادر، وطن ما است، طبیعت است، خاک است؛ به عبارت دیگر مادر نماینده موطن طبیعی بشر است؛ ولی پدر نماینده دنیای طبیعی نیست. درست است که پدر نماینده دنیای طبیعی نیست؛ اما در عوض بیان‌کننده قطب دیگری از وجود بشر است؛ دنیای فکر و ساخته‌های بشر، قانون و نظم و انضباط، مسافرت، همگی تجلیات این قطبند. پدر کسی است که طفل را تعلیم می‌دهد و راه ورود به دنیا را به او می‌نمایاند. وقتی مالکیت خصوصی به وجود آمد و قرار شد یکی از پسرها وارث دارایی پدر باشد، او به دنبال پسری گشت که بتواند ثروتش را به او بپردازد؛ در نتیجه از نظر پدر، بهترین پسر آن بود که بتواند جانسین خوبی برایش باشد؛ یعنی از همه بیشتر شبیه خودش باشد و این پسری بود که پدر بیشتر دوستش داشت.

بنابراین عشق پدرانه بی‌قید و شرط نیست. اساس این عشق بر این پایه پی‌ریزی شده است که «من تو را دوست دارم، برای اینکه انتظارات مرا برآورده سازی؛ برای اینکه وظایف را انجام دهی؛ برای اینکه شبیه من هستی».

طبیعی است که اگر فرزند مطابق انتظارات پدر رفتار نکند عشق زایل می‌شود. در طبیعت عشق پدرانه این حقیقت مستتر است که اطاعت فضیلتی مهم و نافرمانی گناهی بزرگ است که کيفرش باز پس گرفتن عشق است. از این گذشته، این عشق جنبه‌ای مثبت هم دارد؟ از آنجا که عشق او مشروط است، پس می‌توانم با کوشش خود آن را به دست آورم، می‌توانم برای آن زحمت بکشم، عشق او به خلاف عشق مادرم، بیرون از کنترل من نیست.<sup>۳</sup>

اشاره به این نکته ضروری است که دیدگاه فروم در باب ماهیت و اقسام عشق از ترکیب دو دیدگاه به دست آمده است: دیدگاه فرویدی در باب نقش غرایز انسان و نقش پدر در این میان، و دیدگاه اومانستی. از این رو نگاه او به عشق پدران صرفاً مادی است؛ همچنان که نگاهش به عشق برادرانه کاملاً اومانستی است و از این رو آن را برترین عشق به حساب می‌آورد.

۳. عشق جنسی: عشق برادرانه عشق افراد برابر است، عشق مادرانه به ناتوانان است، این دو عشق با اینکه تفاوت دارند، ولی در یک خاصیت مشترکند، اینکه موضوع این عشق‌ها به یک نفر محدود نمی‌شود. من می‌توانم تمام برادرهایم را دوست داشته باشم و مادر می‌تواند همه کودکانش را دوست داشته باشد؛ اما عشق جنسی بر خلاف آنها، به یک نفر محدود می‌شود و عمومی نیست و با منظور حصول وصل با فردی دیگر همراه است.

به نظر فروم، اگر اشتیاق به وصل جنسی بر اثر عشق شعله‌ور نشود و عشق زن و مرد در عین حال عشق برادرانه - یا اومانستی - نباشد، هرگز به پیوندی بیشتر از آنچه از پیوند گذرای عیاشی دست می‌دهد منتهی نخواهد شد.<sup>۴</sup>

۴. عشق به خود: بسیاری بر این اعتقادند که اگرچه دوست داشتن دیگران فضیلت است، دوست داشتن خود گناه است؛ به عنوان مثال کالوین عشق به خود را نوعی طاعون می‌دانست.<sup>۵</sup>

اما فروم، بر این اعتقاد است که باید خود را نیز به اندازه دیگران دوست بداریم. ریشه‌های قبول زندگی خود، سعادت، رشد و آزادی خویش در استعداد مهرورزیدن آبیاری می‌شود و به دلسوزی و احترام و حس مسئولیت و دانایی وابسته هستند. تنها کسی می‌تواند عشق بورزد و عشق‌ورزی‌اش با باروری همراه شود که خودش را نیز دوست بدارد و کسی که فقط بتواند دیگران را دوست بدارد، اصلاً معنای عشق را نمی‌داند.<sup>۶</sup>

او در این سخن با دیدگاه مایستر اکهارت همراه می‌شود که گفته بود:

اگر تو خود را دوست داری، دیگران را نیز مانند خودت دوست داری. تا وقتی که دیگری را کمتر از خودت دوست داری، در دوست داشتن خودت هم موفقیت واقعی را کسب نکرده‌ای؛ ولی اگر خودت و همه را به یک اندازه دوست بداری، آن گاه همگی را به منزله یک شخص دوست خواهی داشت...<sup>۷</sup>

۵. عشق به خدا: احتیاج به دوست داشتن از احساس تنهایی سرچشمه می‌گیرد و همین احتیاج ما را وامی‌دارد تا با تجربه وصل، بر اضطراب تنهایی و جدایی خود فایز آیم. به نظر فروم، عشق به خدا چیزی جز این نیست. عشق به خدا نیز دارای همان صفات و جنبه‌های مختلف عشق به انسان است. تحلیل‌هایی که او در این باره پیش می‌کشد مبتنی بر دیدگاه

فریود درباره خدا است. او اولاً، خدای واقعی ادیان (بوژه ادیان توحیدی را نمی‌پذیرد؛ ثانیاً عشق به خدا را به همان احساس تنهایی بشر برمی‌گرداند.<sup>۸</sup>

درباره اینکه واقعا ماهیت عشق به خدا چیست و آیا این نوع عشق با عشق انسان به انسان تفاوت دارد، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. گروهی از فلاسفه مسلمان مانند بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا، به وجود دو نوع عشق اعتقاد داشتند: عشق‌های جنسی که آن را عشق مجازی می‌نامند و دیگر عشق روحانی که همان عشق حقیقی است. بر طبق این دیدگاه، در واقع دو نوع عشق تفاوت بنیادی دارند: منشأ عشق جسمانی غریزه است و با رسیدن به معشوق و با فروکش کردن غریزه پایان می‌یابد. در مقابل، در عشق روحانی معشوق حقیقی انسان یک حقیقت ماورای طبیعی است که انسان از طریق درونش با آن ارتباط برقرار می‌کند.<sup>۹</sup>

در این قسمت از مقاله نخست دیدگاه افلاطون در باب ماهیت عشق بررسی می‌شود و سپس دیدگاه دو نفر از فلاسفه آگزیستانسیالیست درباره ماهیت عشق و نیز ارتباط آن با عشق به خدا بیان می‌شود. این دو دیدگاه از این جهت اهمیت دارند که می‌کوشند ماهیت عشق را به گونه‌ای در نظر بگیرند که عشق به خدا را هم در بر بگیرد.

### دیدگاه افلاطون

دیدگاه افلاطون در باب ماهیت عشق به تفصیل در رساله «مهمانی» آمده است. سقراط در این رساله ادعا می‌کند که عشق، یا تمایل و اشتیاق به داشتن چیزی است که ندارم و یا اگر آن را دارم، اشتیاق به این است که در آینده آن را از دست ندهم؛ بنابراین عشق همواره فقر و تهیدستی است؛ زیرا مستلزم این است که عاشق یا اکنون چیزی را ندارد یا در آینده ندارد و اشتیاق دارد که آن را داشته باشد.

به همین دلیل سقراط می‌گوید که خدا نمی‌تواند عشق بورزد؛ زیرا خدایان فاقد چیزی نیستند. آنها از پیش هر چیزی را که اشتیاق به آن تصور می‌شود دارا هستند. البته نباید از سخن فوق نتیجه گرفت که اشتیاق به هر چیزی را عشق گویند. عشق، اشتیاق به زیبایی است و از آنجا که نیکی نیز همان زیبایی است؛ عشق اشتیاق به نیکی است. او می‌گوید:

«عشق عبارت است از اشتیاق به دارا شدن نیکی برای همیشه.»<sup>۱۰</sup>

البته تملک همیشگی نیکی مستلزم جاودانگی مالک آن است؛ بنابراین عشق در آن واحد، خواهان نیکی و جاودانگی است. همه آدمیان خواهان جاودانگی و نیکی هستند؛ در نتیجه عشق جاودانگی است.<sup>۱۱</sup>

به تعبیر دیگر تملک نیکی و خیر، سعادت را به دنبال دارد. عشق به تملک همیشگی خیر، در واقع همان اشتیاق به سعادت ابدی است. بی‌درنگ این پرسش مطرح می‌شود که اشتیاق به تملک همیشگی خیر، چه ارتباطی با عشق و دیگران دارد؟ سقراط در رساله «لوسیپس» می‌گوید که یک بیمار پزشکش را به خاطر سلامتی‌اش دوست دارد.<sup>۱۲</sup> خود تن آدمی نه نیک است و نه بد. به علت ابتلا به بیماری، یعنی به علت بدی، دوست هنر پزشکی می‌شود، به عبارت دیگر هنر پزشکی که نیک است، برای تندرستی دوست داشته می‌شود. تندرستی نیز خود نیک است. تهیدستان ناچارند با توانگران دوستی گزینند و ناتوانان از دوستی نیرومندان گزیر تدارند؛ زیرا به حمایت آنان نیازمندند. همچنین بیمار دوست پزشک است و نادان راهی جز این نمی‌بیند که به دانا دوستی ورزد. او بسی از این مثال‌ها می‌آورد و چنین نتیجه می‌گیرد که دوستی میان دو کس که همانند یکدیگرند صورت‌پذیر تواند بود؛ بلکه فقط کسانی با یکدیگر دوستی می‌گزینند که هیچ‌گونه شباهتی به یکدیگر ندارند؛ زیرا هر چیز خواهان چیزی است که از آن بی‌بهره است؛ برای مثال خشکی خواهان رطوبت است و سردی خواهان گرمی؛ تلخ شیرین را می‌طلبد و تیز کند را؛ خالی جویای پر شدن است و پر در تلاش خالی شدن. پس هر چیز خواهان ضد خویش است؛ در حالی که هیچ چیز از مانند خود لذت نمی‌برد.<sup>۱۳</sup>

دیدگاه افلاطون عشق را به یک نوع نیاز برمی‌گرداند. و می‌گوید از آنجا که خدا به بشر نیاز ندارد به او عشق هم نمی‌ورزد؛ اما آدمیان به یکدیگر نیاز دارند و این امر عامل پیدایش عشق می‌شود. در چارچوب این تقریر، عشق به خدا از آنجا سرچشمه می‌گیرد که بشر دوست دارد سعادت ابدی را به تملک خویش درآورد؛ از این گذشته عشق آدمیان به یکدیگر عشق حقیقی نخواهد بود؛ چون ویژگی تملک همیشگی خیر را ندارد.

### توجه منحصر بفرد

ارتگای گاست، از فلاسفه آگزیستانسیالیست معاصر، تحلیل مهمی درباره عشق دارد. به نظر او عشق نوعی توجه خاص به معشوق است. برای روشن شدن مقصود او باید مرادش از «توجه» بیان شود.

به گفته او، جهان اطراف ما از اشیای زیادی تشکیل شده است و چه بسا بتوانیم به بسیاری از آنها توجه کنیم. همه این اشیای برای جلب توجه ما تقلا و کشمکش می‌کند. وقتی به چیزی آگاهانه توجه می‌کنیم، در واقع آن چیز فضایی از شخصیتمان را پر می‌کند. آن چیز با پر کردن فضای شخصیت ما، نسبت به چیزهایی که در کانون توجه ما قرار نگرفته‌اند، «واقعیت بیشتری» پیدا می‌کند یا به تعبیر دیگر، نسبت به آنها «وجود سرزنده‌تری» می‌شود. آن اشیای پس زمینه‌ای کم‌رنگ و غالباً وهمی را تشکیل می‌دهند که در حاشیه شعور ما پنهان می‌ماند. در مقابل، آن چیز که برای ما واقعیت بیشتری دارد، ارزش، صلاحیت و اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و جای مابقی جهان گمنام را برای ما پر می‌کند.

تمایلات و خواسته‌های درونی ما موجب می‌گردد که تنها برخی از امور توجه ما را جلب کند. ارزش‌های حاکم بر شخصیت ما به این تمایلات جهت می‌دهد؛ به همین خاطر ما به موقعیت‌هایی که در آنها ارزش‌های مورد علاقه‌مان فرصت ایفای نقش پیدا می‌کنند، واکنش نشان می‌دهیم و دیگر موقعیت‌ها را نادیده می‌گیریم؛ بنابراین توجه ما پایه‌های شخصیت ما را آشکار می‌سازد.<sup>۱۴</sup>

به طور طبیعی چیزهایی که در مرکز توجه ما جایگاهی پیدا نمی‌کنند و یا پایدار می‌ایستند. چیزهای دیگری جایگزین آنها می‌شود و توجه ما از آنها به چیز دیگری تغییر پیدا می‌کند. وقتی توجه ما به چیزی در طول زمان ثابت می‌ماند، «شیفتگی» (mania) پیدا می‌شود و ما شیفته آن چیز می‌شویم. به نظر ارتگا، همه مردان بزرگ شیفته چیزی بوده‌اند که مدت زمان طولانی توجه را جلب می‌کند، مایه دلمشغولی می‌شود. از نیوتن پرسیدند چگونه دستگاه مکانیکی عالم را کشف کردی؟ در پاسخ گفت: از این راه که شب و روز درباره آن اندیشیدم. به گفته ارتگا، این عبارت اعلان نوعی شیفتگی است.<sup>۱۵</sup>

گاه از سر اتفاق توجه ما برای مدتی فوق‌العاده طولانی به چیزی معطوف می‌شود. این امر ممکن است حتی صورت شیفتگی غیر عادی به خود بگیرد. این صورت در عشق‌های غیر عادی هم پیدا می‌شود. ارتگا درباره عشق جنسی بر این نکته تأکید می‌کند که توجه هر شخصی به اعضای جنس مخالف بی‌طرفانه تغییر می‌کند و او وقتی با اعضای جنس مخالف روبه رو می‌شود، به همه آنها بی‌تفاوت است؛ اما یکباره یکی از آنها در نگاه او اهمیت خاصی می‌یابد و تقسیم مساوی توجه به آنها به هم می‌خورد. به این ترتیب توجه او، بلکه تمام خودآگاهی او، بر روی یک فرد متمرکز می‌شود. دنیای درونی او بسیار کوچک، اما متمرکز



می‌شود؛ دنیایی که فقط محبوس در آن جای دارد و بس. در واقع، «دنیایی برای عاشق وجود ندارد و معشوق جای آن را پر کرده است».<sup>۱۶</sup>

### تحلیل برومر

وینسنت برومر (Vincent Brummer) تحلیل دیگری از ماهیت عشق ارائه می‌دهد تا آن را به عنوان مدلی برای عشق به خدا تعمیم دهد. برومر بحث خود را از تحلیل انواع روابط و تقسیم آنها به روابط شخصی و غیر شخصی آغاز می‌کند. نقطه اصلی اختلاف نظر او با دیگران در همین نکته است که عشق را رابطه‌ای اساسی (در رابطه همدلی) در نظر می‌گیرد.

برومر میان سه نوع رابطه میان آدمیان فرق می‌گذارد که عبارتند از: روابط فریبکارانه، توافق در حقوق و وظایف همدلی متقابل. توجه به تفاوت‌های این سه نوع رابطه برای پی بردن به ماهیت عشق ضروری است.

ما آدمیان تلاش می‌کنیم که بر هموعان خود سلطه داشته باشیم. هابز (Habbes) معتقد بود که آدمیان در برابر هموعان خود گرگ هستند و به اعتقاد برومر، او از این جهت حق داشت. اگر فرد A بکوشد بر فرد B سلطه داشته باشد، رابطه‌اش با او کاملاً فریبکارانه است. البته کاملاً امکان‌پذیر است که A صرفاً به خاطر اهداف خودپسندانه به دنبال اعمال سلطه بر B نباشد؛ علاوه بر این اهمیتی ندارد که A چه مقدار از این سلطه سود می‌برد. ویژگی اصلی این رابطه این است که A با فرد B صرفاً به عنوان یک شیء تعامل دارد و او را یک شخص تلقی نمی‌کند.<sup>۱۷</sup>

این رابطه، رابطه‌ای غیر شخصی (impersonal) است؛ بدین معنا که یک طرف (عامل سلطه) فقط شخص است و دیگری یک شیء تلقی شده است؛ از این رو این رابطه نامتقارن است؛ تنها A یک شخص و B یک شیء است و B هیچ‌گاه به یک شخص تبدیل نمی‌شود. در مقابل، برخی از روابط شخصی (Personal) هستند.

روابط شخصی روابط متقارن هستند. افرادی که درگیر عشقتند، عامل‌های انسانی آزاد هستند و هر یک از آنها می‌تواند آن رابطه را دلخواهانه قطع کند و هیچ یک به تنهایی نمی‌تواند آن را حفظ کند.

توافق در حقوق و وظایف هنگامی تحقق می‌یابد که اشخاص حقوق و وظایف خاصی را در برابر یکدیگر بپذیرند؛ به عنوان مثال یک کارمند در برابر کارفرما وظایف و حقوقی را

می‌پذیرد و در مقابل او نیز حقوق و وظایفی را در برابر کارمند پذیرا می‌شود. چنین توافقی ارزش‌ابزاری دارد و شخص به خاطر دست یافتن به اهدافی به آن تن می‌دهد؛ از این رو قابل جایگزینی با ابزارها و وسایل دیگری هستند.<sup>۱۸</sup>

در همدلی متقابل، جایگزینی برای رابطه نمی‌توان یافت. در این رابطه، ارزش‌های مطلوب هر طرف با ارزش‌های مطلوب طرف دیگر تطابق دارد. این نوع روابط، نقش ضروری در وجود بشر دارند؛ چرا هویت و ارزش‌های ما به آنها بستگی دارد. مومنان رابطه همدلی با خدا دارند؛ زیرا خدا هم مومنان را دوست دارد و این گونه نیست که این دوستان باید خدماتی برای خدا انجام دهند؛ بلکه به ارزش‌های نهایی مورد قبول خدا و مومنان مربوط می‌شود. رابطه همدلی زمانی تحقق می‌یابد که هر دو طرف آزادانه با این رابطه موافق باشند؛ همچنین دو طرف باید این رابطه را به همدیگر پیشنهاد کنند. عشق از این جهت نوعی رابطه همدلی است که مبتنی بر آزادی و اختیار طرفین است و جایگزینی برای آن تصور نمی‌شود.

### عشق به خدا

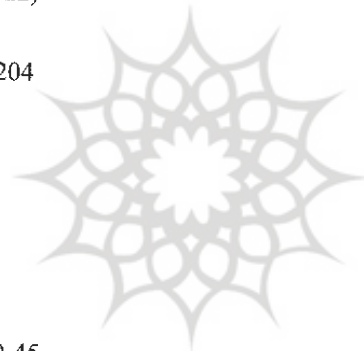
هر یک از تحلیل سه گانه نکات ارزنده‌ای در بر دارد:

۱. عشق‌های زمینی (خصوصاً عشق جنسی) از نیازهای ویژه‌ای ناشی می‌شود و پایدار نیستند؛ از این گذشته، ویژگی جاودانگی در آن به چشم نمی‌خورد.
  ۲. عشق با مسائل بنیادی وجود آدمی سر و کار دارد و به نحوی در تعیین رابطه آدمی با دیگران تاثیر می‌گذارد.
  ۳. بی‌تردید پدیده عشق، انحصار توجه شخص و پر شدن فضای وجودی او توسط معشوق را می‌طلبد.
  ۴. عشق همواره وظایف و حقوقی را ایجاد می‌کند.
- عشق به خدا یا عشق آسمانی چند ویژگی مهم دارد:
- یک. خصلت جاودانگی و همیشگی دارد و در مقطع خاصی پایان نمی‌یابد.
  - دو. بالاترین سطح شیفتگی و انحصار توجه را می‌طلبد.
  - سه. مهم‌ترین نیاز بشر، یعنی تمایل به جاودانگی را در آدمی اشباع می‌کند.
  - چهار. مقاومت و ایستادگی در برابر تمام مشکلات دنیوی را افزایش می‌دهد.

مجموع این ویژگی‌ها موجب می‌شود که این عشق بالاترین نوع عشق و بلکه عشق حقیقی باشد. در مقابل در عشق‌های زمینی (اعم از جنسی و غیر جنسی) همه این ویژگی‌ها یکجا به چشم نمی‌خورد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. فروم، ۱۳۷۶، ص ۱۰-۱۲.
۲. همان، ص ۷۰-۷۳.
۳. همان، ص ۲-۶۱.
۴. همان، ص ۷۷.
۵. (Calvin, 1928 ,p 622)
۶. فروم، ۱۳۷۶، ص ۸۵.
۷. Eckhart , 1941,p 204
۸. همان، ص ۹۸-۱۰۰.
۹. مطهری، ۱۳۷۴، ص ۹۱-۹۲.
۱۰. افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۳۰.
۱۱. همان، ص ۴۳۲-۴۳۳.
۱۲. همان، ص ۱۵۳.
۱۳. همان، ص ۱۴۸.
۱۴. Gasset, 1959,p 40-45.
۱۵. Ibid,p 429.
۱۶. Ibid,p 45.
۱۷. Brummer, 1993,p 158.
۱۸. Ibid,p 164-5.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### منابع فارسی

- فروم، اریک، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۶.
- مطهری، مرتضی، فطرت، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴.
- دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، شرکت سهامی خوارزمی، ۱۳۸۰.

## منابع انگلیسی

- Calvin, John, **Institutes of the Christian Religion**, trans. by J. Albau, Philadelphia, Presbyteiran Bord Education, 1928.
- Eckhart, Meister, **Meister Eckghart (Selected Writings)** , tran. by R.B. Blakney, New York, Harper and Brothers, 1941.
- Brummer, Vincent, **The Model of love**, New York, Cambridge. University press, 1993.
- asset, Jose Ortsgay . **On Love; Aspects of asingle Theme**, London, 1959.

